

دکتر کریگ کینر، متیو، سخنرانی ۱۵

متی ۱۹-۲۲

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب متی است. این جلسه ۱۵، متی ۱۹-۲۲ است.

عیسی در انجیل درباره شاگردی و الزامات شاگردی زیاد صحبت کرده است.

خب، برخی از این موارد اکنون به اوج خود می‌رسند، زیرا او کسی را خطاب قرار می‌دهد که می‌خواهد در مورد آنچه برای داشتن حیات جاودان لازم است، آموزش ببیند. ما در مورد هزینه شاگردی در فصل ۱۹، آیات ۲۲ تا ۲۴ می‌خوانیم. کسانی که حیات جاودان می‌خواهند باید از خدا اطاعت کنند ۱۶.

متی در این مورد به مرقس توضیح می‌دهد، زیرا ممکن است کسی از مرقس اینطور برداشت کرده باشد که عیسی خدا نیست. در واقع متن چنین چیزی نمی‌گوید. این برداشت، تفسیر از متن است.

اما متی با شفاف‌سازی کلمات، مطمئن می‌شود که شما نمی‌توانید متن را اینگونه تفسیر کنید. ما در انجیل‌ها تعدادی از جویندگان سرسخت را می‌بینیم که عیسی مانعی بر سر راه ایمان آنها قرار می‌دهد و سپس آنها بر آن مانع غلبه می‌کنند. این را در مورد زن کنعانی می‌بینید.

احتمالاً این را در مورد افسر رومی غیریهودی در متی فصل ۸ می‌بینید. احتمالاً آن را در مورد مردان نابینا نیز می‌بینید، اگرچه عیسی کسی نبود که آن مانع را در فصل ۲۰ مطرح کند. اما همه جویندگان سرسختی نبودند. برخی از مردم به خود اجازه می‌دادند که موانع آنها را منصرف کند.

آنها گفتند، خب اگر این چیزی است که برای پیروی از عیسی لازم است، این خیلی زیاد است. و عیسی از این موضوع خوشحال نبود. مرقس می‌گوید که عیسی وقتی آن مرد رفت، غمگین بود.

اما عیسی معیار خود را پایین نمی‌آورد. او به ما می‌گوید که معیار چیست. و ما باید نشان دهیم که مصمم هستیم تحت هر شرایطی از عیسی پیروی کنیم.

عیسی در آیات ۲۱ و ۲۲ شاگردانش را به تعهد مطلق فرا می‌خواند. و این امری آشنا است. ما این را در برخی فرهنگ‌های دیگر، به ویژه در فرهنگ یونان، با برخی از معلمان رادیکال که از تکنیک مشابهی استفاده می‌کردند، می‌بینیم.

فیلسوفی به نام آنتیستنس وجود داشت که بارها سعی کرد دیوژن را از خود براند. اما دیوژن پافشاری کرد و نه تنها شاگرد او، بلکه جانشین او در میان بدبینان شد. دیوژن این را به عنوان یک تکنیک آموزشی برای کسانی که می‌خواستند شاگرد او شوند، اتخاذ کرد و به آنها گفت که باید همه چیز را رها کنند و پیروی از او را برایشان دشوار کرد تا فقط کسانی که واقعاً پافشاری می‌کردند، شاگرد او شوند.

و راستش را بخواهید، سال‌های گذشته هم افرادی بودند که به اندازه الان سرم شلوغ نبود، اما سرم شلوغ بود. و افرادی بودند که از من می‌خواستند آنها را راهنمایی کنم. و من می‌گفتم نمی‌توانم این کار را انجام دهم.

و آنها من را تنها نمی‌گذاشتند. گفتم، بسیار خوب، من می‌روم بدوم. اگر با من برای دویدن بیایید، می‌توانید با من صحبت کنید.

، و آنها با من برای دويدن يا هر كار ديگري مي آمدند. اما در هر صورت، يكي از فيلسوفان اوليه رواقي، زنون مردان جوان ثروتمند را طرد مي كرد. او گفت من تحت تأثير جايبگاه شما قرار نمي گيرم.

و اگر آنها بيش از حد مغرور بودند كه خود را فروتن كنند، كه بيشتر آنها چنين بودند، پس رفتند. ديورن به كريتس، كه مي خواست از او پيروي كند، گفت: هر پولي كه داري به دريا بريز. كريتس اين كار را كرد و سپس پيرو او شد.

ديورن تا زماني كه شاگردانش آماده ي رها كردن همه چيز بودند، از آنها استقبال مي كرد. عيسي اين را براي مردى كه بيش از حد به منابع خود اعتماد و عشق دارد، الزامى مي كند. و همانطور كه ديتريش بونهوفر اشاره كرد، ما نبايد سعي كنيم از اين موضوع طفره برويم.

ما بايد سعي كنيم ببينيم كه اين امر چه الزاماتي را بر زندگي خودمان تحميل مي كند. با توجه به نيازهاي بزرگ جهان، اگر عيسي واقعاً پروردگار زندگي ماست، منابع خود را كجا بايد صرف كنيم؟ اگر خانواده داريد، بايد اين را واجد شرايط بدانم. گاهي اوقات مجبوريد با ارزش هاي برخي از اعضاي خانواده تان، به خصوص همسر يا والدين تان يا هر كس ديگري، كار كنيد.

اما تا جايي كه مي توانيم انتخاب كنيم كه چگونه بايد اين كار را انجام دهيم. عيسي از فداكاري و پاداش صحبت مي كند. مرد با ناراحتي آنجا را ترك مي كند زيرا نمي خواهد تمام دارايي خود را براي پيروي از عيسي بدهد.

و عيسي در آيات ۲۳ و ۲۴ هشدار مي دهد كه قدرتمندان به ندرت مي توانند وارد پادشاهي خدا شوند. اين مانند عبور يك حيوان بزرگ، شترى از سوراخ سوزن است. اين يك استعاره براي چيزي بود كه عملاً غيرممکن بود.

شايد شنيده باشيد كه بعضي ها مي گویند، خب، سوراخ سوزن صرفاً نام دروازه اي در اورشليم بود كه اگر شترى خم مي شد، مي توانست از آن عبور كند. متأسفانه، اين فقط ساخته و پرداخته ذهن است. اين درست نيست.

در اورشليم دروازه اي وجود دارد كه برخي از راهنمايان تور ممكن است آن را امروزه به عنوان دروازه اصلي شناسايي كنند. اين دروازه در قرون وسطى، مدت ها پس از زمان عيسي ساخته شده است. بنابراين، اگر ادبيات باستاني را بخوانيد، سوراخ سوزن در آن زمان همان چيزي بود كه اكنون هست.

و از آن به عنوان نمادي براي چيزي بسيار كوچك، بسيار كوچك استفاده مي شد. شما به راحتی نمي توانيد يك فيل يا شتر را از آن عبور دهيد. حال، آيا افراد ثروتمند هرگز از عيسي پيروي كردند؟ ما نمونه هايي از آن را داريم.

زكي، اما او مجبور شد از خيلي چيزها دست بكشد. ما همچنين يوسف اهل رامه را داريم كه عضو سنهدرين بود. او از عيسي پيروي كرد.

او پس از مرگ عيسي به عنوان يك شاگرد بيرون آمد، اما مقبره اي براي دفن او فراهم كرد. اما به خاطر داشته باشيد كه يوسف با اين كار چه چيزي را به خطر مي انداخت. يوسف با اعلام همبستگي عمومي با كسي كه به جرم خيانت اعدام شده بود، نه تنها دارايي هاي خود، بلكه جان خود را نيز به خطر مي انداخت.

وقتی به یوسف رومه رسیدیم، می‌توانم بیشتر در این مورد صحبت کنم. اما افراد ثروتمندی هم بودند. شترهایی بودند که از سوراخ سوزن عبور کردند، اما واقعاً برای این کار باید قربانی می‌دادند.

خب، شاگردان عیسی آماده‌اند بگویند، خب، ما همه چیز را ترک کرده‌ایم. ما از تو پیروی کردیم. پس چه اتفاقی برای ما خواهد افتاد؟ عیسی قول می‌دهد که آنها حیات جاودان را دریافت خواهند کرد.

آنها پادشاهی را دریافت خواهند کرد زیرا عیسی را در اولویت قرار می‌دهند. عیسی در آیات ۲۵ تا ۳۰ به هر کسی که از او پیروی کند، پادشاهی را وعده می‌دهد. و در آیه ۳۰، او از آخرین اولین و اولین آخرین صحبت می‌کند.

انتظار رایج یهودیان این بود که خداوند اسرائیل را بر ستمگران غیریهودی‌شان برتری دهد و غیره. و گاهی اوقات آنها همچنین از تعالی یافتن افراد پست صحبت می‌کردند. البته، این به اشعیا فصل ۲ و جاهای دیگر برمی‌گردد.

این موضوع بارها در عهد عتیق و در تعالیم عیسی در جاهای دیگر نیز بیان شده است. اما توجه داشته باشید که اینجا یک مفهوم شمول داریم.

باز هم، شمول جایی است که شما شروع و پایان را با یک نت مشخص می‌کنید، و بنابراین هر چیزی را که بین این دو قرار دارد، در یک پرانتز قرار می‌دهید. عیسی می‌گوید اولین، آخرین و آخرین، اولین خواهد بود. او این را در فصل ۱۹، در آیه ۳۰، در مورد تعالی آینده‌نگرانه آنها می‌گوید.

و او همچنین این را در فصل ۲۰ آیه ۱۶ می‌گوید. در این میان، عیسی مثلی می‌گوید که در آن پادشاهی مانند مالک زمینی است که کارگرانی را استخدام می‌کند. در بسیاری از مثل‌های یهودی، شما یک مالک زمین خواهید داشت.

صاحب زمین در چنین تمثیل‌های یهودی معمولاً به خدا اشاره می‌کرد. و این کارگران در طول برداشت، خب، در طول برداشت، به تعداد زیادی کارگر نیاز دارید، کارگرانی بیشتر از آنچه که در حالت عادی نیاز دارید. بنابراین، او بیرون می‌رود، در ابتدای روز کارگرانی را استخدام می‌کند و آنها با او توافق می‌کنند که برای یک دینار، که دستمزد یک روز است، کار کنند.

خب، او به کارگران بیشتری نیاز خواهد داشت. او کارگر کافی ندارد. بنابراین، بعداً، او به دنبال کارگران بیشتری می‌رود و به آنها پیشنهادی منصفانه می‌دهد.

و آنها به کار نیاز دارند. دلیل اینکه احتمالاً قبلاً آنجا نبودند، احتمالاً این بود که در زمینه خودشان یا زمینه شخص دیگری کار می‌کردند. خب، حالا کاری را که باید انجام می‌دادند، تمام کرده‌اند.

حالا او می‌رود و آنها را استخدام می‌کند و مدام برمی‌گردد و افراد بیشتری را استخدام می‌کند. و بعضی افراد بودند که فقط از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر کار می‌کردند، آنها فقط یک ساعت کار می‌کردند. و او اول با آنها شروع می‌کند و به آنها یک دینار می‌دهد.

او به آنها دستمزد یک روز را می‌دهد. و وقتی به کسانی که تمام روز کار کرده بودند می‌رسد، آنها با خود فکر می‌کنند، اوه، ما قرار است بیشتر از دستمزد یک روزمان را دریافت کنیم چون او با آنها سخاوتمند بوده است. پس، او با ما سخاوت بیشتری خواهد داشت.

اما آنها فقط چیزی را که توافق کرده‌اند، دریافت می‌کنند. آنها همچنین دستمزد روزانه خود را دریافت می‌کنند. نکته این است که بخشش عادلانه نیست.

کسانی که بیشتر کار کردند چیزی از دست ندادند. آنها به آنچه توافق شده بود رسیدند، اما حسادت می‌کردند زیرا شخص دیگری سخاوت دریافت کرده بود. آنها حسادت می‌کردند زیرا کسانی که کمتر کار کردند، حقوق بیشتری دریافت کردند.

و صاحب زمین در آیه ۱۵ به آنها اشاره می‌کند که آیا حسادت می‌کنید؟ چون من سخاوتمندم. سخاوتمند بودن چیز خوبی بود، درست است؟ لطف منصفانه نیست، اما این خوب است. زیرا اگر همه ما در برابر خدای بی‌نهایت آنچه را که شایسته‌اش هستیم، دریافت می‌کردیم، همه ما گم می‌شدیم.

اما خدا بخشنده است. و بعضی از مردم، می‌دانید، من دوست دارم برای خدا کار کنم. من عاشق خدمت به خدا هستم.

اگر کسی در پایان به سوی خدا بیاید، خب، خدا را شکر که به سوی خدا آمده است. منظورم این است که ما برای همین کار می‌کنیم. و در واقع برخی از افرادی که تازه ایمان آورده‌اند و برای خداوند متعصب هستند، لزوماً چیز زیادی نمی‌فهمند، اما من دوست دارم غیرت آنها را برای خداوند ببینم.

اما بعدش قراره با آزمایش‌ها روبرو بشن. قراره با آزمایش‌ها روبرو بشن. و از طریق همین چیزهاست که ما بالغ می‌شیم.

اما، می‌دانید، حتی اگر آنها خیلی جوان باشند و خداوند بازگردد یا بمیرند، خدا را شکر که آنها برادران و خواهران ما هستند. لطف و رحمت منصف نیست. هیچ یک از ما حق نداریم به دیگری نگاه تحقیرآمیز داشته باشیم.

و این معنای داستان پسر ولخرج در برادر بزرگتر در لوقا ۱۵ نیز هست. شاگردان هنوز آن را نمی‌فهمند. شاگردان هنوز می‌خواهند بزرگترین باشند.

عیسی قرار است پادشاهی را برقرار کند و آنها جایگاه خود را در آن پادشاهی می‌خواهند. آنها هنوز انتظار ندارند که از مسیح رنج کشیده پیروی کنند. آنها هنوز این را درک نمی‌کنند.

بنابراین، مرقس در مورد یعقوب و یوحنا صحبت می‌کند که می‌خواستند در پادشاهی عیسی در دو طرف او قرار بگیرند. متی جزئیات بیشتری به ما می‌دهد. و اگر این از متی، شاگرد، باشد، شاید چیزی از خاطرات خودش باشد.

اما متی جزئیات بیشتری به ما می‌دهد. زنان مسن‌تر نمی‌توانستند از مجازات فرار کنند. زنان مسن‌تر می‌توانستند از درخواست‌هایی که مردان نمی‌توانستند انجام دهند، فرار کنند، حتی گاهی اوقات زنان جوان‌تر.

اما آیا بیوه زن و قاضی ظالم را در لوقا فصل ۱۸ به خاطر دارید؟ یا آیا یوآب را به یاد دارید که می‌خواست نکته‌ای را به داوود در عهد عتیق گوشزد کند؟ بنابراین، او یک زن مسن‌تر و خردمند را به درون داوود می‌آورد.

یا یک زن عاقل و مسن در شهری با یوآب به توافق می‌رسد. می‌دانید، زنان می‌توانند از مجازات کارهایی که مردان اغلب خود را در جامعه رقیب می‌دانند، قسر در بروند. اما زنان، خب، اگر این زن آنقدر جسور است که حرفش را بزند، بیایید حرفش را بشنویم.

این زن از طرف پسرانش درخواستی می‌کند. آنها از مادرشان می‌خواهند که این کار را برایشان انجام دهد. آنها دوست دارند وقتی به پادشاهی خود رسیدید، در دو طرف شما جایی داشته باشند.

و آنها پیروان خوبی برای شما بوده‌اند. بنابراین، یکی در سمت راست شما و دیگری در سمت چپ شما. بنابراین، عیسی به یعقوب و یوحنا می‌گوید، آیا می‌توانید از جام من بنوشید؟ در انجیل مرقس، همچنین آمده است که می‌توانید با تعمیدی که من با آن تعمید می‌گیرم، تعمید بگیرید، که احتمالاً مربوط به چیزی است که او در لوقا ۱۲ می‌گوید، جایی که او در مورد اینکه "من آمده‌ام تا بر زمین آتش بیفروزم" صحبت می‌کند.

و من تعمیدی دارم که باید با آن تعمید بگیرم و چقدر تا زمان تحقق آن در عذاب هستم. خود عیسی تعمید آتش را خواهد پذیرفت. خود عیسی به جای ما بر روی صلیب داوری را خواهد پذیرفت.

خب، متی فقط روی جام تمرکز می‌کند، که مفید است زیرا متی تمام زمینه را برای درک دقیق معنای تعمید به ما ارائه نمی‌دهد. اما او زمینه را برای درک معنای جام به ما ارائه می‌دهد. آیا می‌توانید از جام من بنوشید؟ اوه بله، ما می‌توانیم از جام شما بنوشیم.

آنها نمی‌فهمند جام او چیست. در فصل ۲۶، وقتی جام را به آنها می‌دهد، آن را دست به دست می‌کند. او می‌گوید این جام پیمان در خون من است.

این جام برای عیسی گران تمام شد. و به همین دلیل است که در جتسیمانی می‌گوید، پدر، بگذار این جام از من بگذرد. با این حال، نه خواست من، بلکه خواست تو انجام شود.

بگذار این جام از من بگذرد. این جام رنج او بود. مرگ او بود.

و کسانی که بیشترین رنج را با او متحمل شدند، کسانی بودند که بیشترین تعالی را کسب می‌کردند. جایگاه او در سمت راست و چپ چه بود؟ خب، در آیه ۳۸:۲۷، دو دزد با او مصلوب شدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ. اگر شاگردانش صلیب را برداشته بودند تا از او پیروی کنند، شاید می‌توانستند جایگاه او را در سمت راست و چپ به دست آورند.

اما این کاری نبود که آنها در آن برهه مایل به انجام آن بودند. من نمی‌گویم که دزدان به پادشاهی رسیدند. من این را نمی‌گویم، اما نکته این است که اگر ما با آنها رنج بکشیم، با آنها سلطنت نیز خواهیم کرد.

عیسی مثالی می‌زند. او قبلاً مثال کودکی را آورده بود تا به آنها نشان دهد که یک رهبر باید خدمتگزار باشد. اکنون او مثال دیگری می‌زند.

او یک مثال منفی می‌زند. خب، شما از غیریهودیان خوشتان نمی‌آید. به این گوش کنید.

شما می‌دانید که چگونه حاکمان غیریهودی بر آنها سروری می‌کردند. شما چنین نباشید. او می‌گوید، بزرگترین در پادشاهی کسی است که خدمت می‌کند.

بزرگترین، کوچکترین است. یادم می‌آید سال‌ها پیش، داشتم روی دکترایم کار می‌کردم و همسایه‌ای داشتم که شوهر اولش او را کتک زده بود. شوهر او الکی بود.

او او را کتک زد و در نهایت، مرد. بعداً، آن زن دوباره ازدواج کرد و آن مرد هم الکی بود و او را کتک می‌زد. و. تا آن زمان، زمانی که من او را می‌شناختم، او او را ترک کرده بود.

اما او قلبی فروتن و دعاگو داشت، قلبی سرشار از شادی، بخشش کامل، و هیچ خصومتی در قلبش نسبت به کسی وجود نداشت. و من از حضور او فروتن بودم. من دانشجوی دکترا بودم.

قرار بود استاد دانشگاه شوم. وزیر بودم. اما می‌دانید، در پادشاهی خدا می‌داند که ما واقعاً از درون چه هستیم.

شما کاهن اعظم الی را داشتید و این زن فروتن، هانا، را دارید که وارد می‌شود. او فقط برای داشتن فرزندی با قلبی پاک و شکسته دعا می‌کند. من تعجب می‌کنم که کدام یک به خدا نزدیک‌تر بود.

لازم نیست برای فهمیدنش خیلی از داستان را بخوانیم. خدا می‌داند. ما در جایگاه قضاوت نیستیم.

اما خدا می‌داند چه کسی در پادشاهی بزرگترین است. و ما با جستجوی مقام بالا به آن نمی‌رسیم. و اگر قرار است مقام‌های بالایی داشته باشیم، به افراد خوب در مقام‌های بالا نیاز داریم.

اما این با داشتن قلبی فروتن در برابر خداست. فروتنی چیست؟ دانستن اینکه خدا کیست و دانستن اینکه ما که هستیم. منظورم این است که در حضور خدا، هیچ یک از ما حق نداریم فخر بفروشیم.

ما در برابر خدای زنده هستیم. ما فقط خاک و خاکستر هستیم. و خدا با لطف خود تصمیم گرفته است که از ما استفاده کند.

بنابراین، صرف نظر از اینکه خدا چه راه‌هایی را برای استفاده از ما انتخاب کرده است، بیایید به کسی حسادت نکنیم. بیایید سپاسگزار باشیم. بیایید سپاسگزار باشیم که خدا انتخاب کرده است از ما استفاده کند.

و اگر او زیاد از ما استفاده کند، چه بهتر. ما به او افتخار می‌دهیم. ما به او اعتبار می‌دهیم.

ما از او به خاطر استفاده از ما سپاسگزاریم. بزرگترین در پادشاهی، کسانی هستند که به دیگران خدمت می‌کنند. پسر انسان، خب، او از همه بزرگتر است، درست است؟ او در آیه ۲۸ می‌گوید، پسر انسان خودش نیامده تا خدمت شود، بلکه آمده تا خدمت کند و جان خود را به عنوان فدیة برای بسیاری بدهد.

من آمده‌ام تا برای شما بمیرم. از من سرمشق بگیرید و جان خود را برای یکدیگر فدا کنید. به قوم من اهمیت دهید و برای خود سرمشقی باشید.

عیسی همچون یک خادم رنج کشیده آمد. او به جای دیگران رنج می‌کشد. درست همانطور که در اشعیا ۵۳ آیات چهار تا شش و ۱۱ و ۱۲ می‌بینید.

در مرحله بعد، به بخش پیروزی می‌رسیم. من قصد ندارم زمان زیادی را صرف این موضوع کنم، اما بخش پیروزی مشخص می‌کند که عیسی چه نوع پادشاهی است. حاکمان و سربازان رومی در واقع می‌توانستند چیزها را تحت تأثیر قرار دهند.

آنها می‌توانستند بگویند، بسیار خوب، الاغت را به من قرض بده یا این را برای من حمل کن یا هر کار دیگری این یکی از حقوق آنها طبق قوانین باستانی و آداب و رسوم باستانی بود. بنابراین، عیسی دو شاگرد را جلوتر از خود فرستاد و از آنها خواست که این الاغ را قرض بگیرند.

و عیسی به شاگردانش دستور می‌دهد که بگویند، خداوند به او نیاز دارد. حالا، بعضی‌ها گفته‌اند، خب، شاید استاد در خانه نبوده است. و مردم فقط فکر می‌کردند که این به استاد اشاره دارد.

فکر می‌کنم احتمالش بیشتر است، اما آنها درک می‌کردند. زائران زیادی برای عید فصح به اورشلیم می‌آمدند اما آنها درک می‌کردند که این خداوند است. این شخص از مقامات بالا بود که حق داشت این را درخواست کند.

و ممکن است کسی بوده باشد که عیسی را می‌شناخته. شاید خانواده‌ی لازاروس باشد. نمی‌دانم.

اما در هر صورت، عیسی می‌داند چه اتفاقی قرار است بیفتد. او می‌داند چه چیزهایی آنجا در دسترس است درست مثل انجیل مرقس، که در آن عیسی همچنین می‌داند چگونه خانه‌ای را که قرار است به آنجا بروند پیدا کند.

خب، وقتی مردی را می‌بینید که پارچ آبی را حمل می‌کند، معمولاً، مگر اینکه برده‌ای در کار باشد، این زنان بودند که پارچ آب را حمل می‌کردند. بنابراین، اگر این مرد پارچ آبی را حمل می‌کند، این به اندازه کافی غیرمعمول خواهد بود. از او پیروی کنید زیرا عیسی می‌دانست.

او همه چیز را می‌داند. بنابراین، آنها رفتند و حیوان را قرض گرفتند. و در این مورد، متی از دو حیوان نام می‌برد.

او به مادر و کره اسبی که هرگز از مادرش جدا نشده بود اشاره می‌کند. خب، بیرون بردن کره اسب، یا حتی شاید بیرون بردن مادر با کره اسب تازه متولد شده جدا از مادر، می‌توانست دشوارتر باشد. بنابراین به هر حال، او هر دو را به رفتن و می‌دارد.

عبارت زکریا ۹:۹ از دو حیوان صحبت می‌کند، اما در زبان عبری واقعاً به یک شکل است. بنابراین در واقع فقط لازم بود که یک حیوان باشد. اما گاهی اوقات معلمان یهودی متنی را به تمام معنا می‌خواندند.

آنها حتی خطوط موازی مختلف را می‌گیرند و از آنها چیزهای متفاوتی بیرون می‌کشند. و در این مورد، عیسی هر دو را دارد تا مطمئن شود کسی تحقق زکریا ۹:۹ را از دست نمی‌دهد. عیسی به عنوان یک پادشاه به اورشلیم می‌آید، اما نه آن نوع پادشاهی که شاگردانش انتظار دارند، نه آن نوع پادشاهی که جمعیت انتظار دارند. عیسی به عنوان یک پادشاه وارد می‌شود.

این متن به عنوان مسیحایی درک می‌شد، اگرچه برخی آن را به عنوان اشاره به خدا برداشت می‌کردند، که ممکن است همینطور هم باشد، اما زکریا ۹:۹ این متن را نقل می‌کند که در مورد پادشاه شما که فروتن و سوار بر الاغ نزد شما می‌آید، صحبت می‌کند. عیسی سوار بر اسب نر نیامد. عیسی به شکلی که یک پادشاه نظامی پیروزمند ممکن است وارد اورشلیم شود، نیامد.

عیسی به عنوان پادشاه حلیم آمد. حال، همانطور که دیدره گود اشاره کرده است، در مورد پادشاهان، یک پادشاه حلیم به معنای پادشاهی که فروتن و بی‌احترام یا چیزی شبیه به آن بود، نبود. یک پادشاه حلیم به معنای پادشاهی بخشنده، پادشاهی مهربان، پادشاهی که نسبت به فروتنان دلسوز بود، بود.

اما ما قبلاً دیده‌ایم که خوشا به حال حلیمان، آنها وارث زمین خواهند بود. و در فصل ۱۱ دیده‌ایم که عیسی می‌گوید، من حلیم و فروتن هستم. بنابراین، عیسی این نقش را به طور کامل ایفا می‌کند.

او مهربان است، او مهربان است. او به افراد فروتن و شکسته اهمیت می‌دهد. او به اندازه‌ی افراد مغرور که فکر می‌کنند چیزی هستند و واقعاً نمی‌دانند در پیشگاه خدا چه کسی هستند، صبر ندارد.

بنابراین، عیسی وارد اورشلیم می‌شود و جمعیت به او سلام می‌کنند. و آنها با این نوع زبان به او سلام می‌کنند، خوشا به حال کسی که به نام خداوند می‌آید. خوب، این از مزمور ۱۱۸ گرفته شده است.

می‌دانید، مبارک است کسی که به نام خداوند می‌آید. و در ادامه درباره سنگی که سازندگان رد کردند صحبت می‌کند، که او به زودی آن را نقل خواهد کرد. این از همان مزمور است.

سنگی که معماران رد کردند، سنگ بنای اصلی شده است. این کار خداوند است. این در نظر ما شگفت‌انگیز است.

این روزی است که خداوند ساخته است. بیابید در آن شادی و سرور کنیم. روز جشن در این زمینه، روزی است که سنگی که سازندگان رد کرده بودند، به سنگ بنای اصلی تبدیل شد.

مزامیر ۱۱۳ تا مزامیر ۱۱۸، هالل بودند. اینها مزامیرهایی بودند که در عید فصح و برخی اعیاد دیگر خوانده می‌شدند. می‌توانید آنها را در میشنا، پسح و جاهای دیگر پیدا کنید.

بنابراین، جای تعجب نیست. اینها کلماتی هستند که در طول این دوران در ذهن و زبان مردم بوده است. و هم عیسی و هم جمعیت آنها را نقل می‌کنند.

جمعیت جلیلی می‌دانند عیسی کیست. اورشلمی‌ها همه نمی‌دانند، اما خوب، آنها از همه زائرانی که وارد می‌شوند استقبال می‌کنند. اما این زائر مورد استقبال ویژه‌ای قرار می‌گیرد.

سپس عیسی وارد می‌شود، یک درخت انجیر را نفرین می‌کند، سپس وارد می‌شود و معبد را پاک می‌کند. یا برخی از محققان می‌گویند که پاکسازی کلمه به اندازه کافی قوی نیست. او یک عمل نمادین دآوری علیه معبد انجام می‌دهد.

اگرچه ملاکی از تطهیر معبد توسط خداوند سخن می‌گوید، اما معبد عهد عتیق، غیریهودیان را از اسرائیل جدا نمی‌کرد. البته، حیاط داخلی فقط برای یهوه بود. هیچ کس دیگری به جز کاهن اعظم سالی یک بار به آنجا نمی‌رفت.

بعد از آن، محراب کاهنان بود. فقط کاهنان به آنجا می‌رفتند، اما حیاط بیرونی برای همه بود. به همین دلیل است که در اول پادشاهان، فصل ۸، وقتی سلیمان دعا می‌کند، سلیمان دعا می‌کند.

خب، وقتی غیریهودیان به سمت این مکان دعا می‌کنند، دعایشان را بشنو. بنابراین، در عهد عتیق از غیریهودیان در صحن بیرونی استقبال می‌شد. دیگر هیچ تفرقه‌ای وجود نداشت.

اما به دلیل درک طهارت که در میان لایوان و کاهنان شکل گرفت، در معبد هیرودیس، او صحن بیرونی را به صحن‌های بیرونی مختلفی تقسیم کرد. بنابراین به دلیل مقررات طهارت در این دوره، این معبد دارای بخش‌های دیگری نیز بود. شما هنوز قدس‌الاقداص، مقدس‌ترین مکان را داشتید.

هنوز محراب کاهنان را داشتید. اما فراتر از آن، اکنون صحن اسرائیل بود که فقط برای مردان یهودی بود. در طبقه پایین‌تر و بیرون، صحن زنان قرار داشت که فقط برای زنان یهودی بود، زیرا زنان نسبت به مردان پاک‌تر تلقی می‌شدند، به خصوص به این دلیل که یک هفته از ماه بود و آنها هرگز نمی‌دانستند چه زمانی ممکن است این اتفاق بیفتد.

بنابراین، آنها اصلاً نمی‌خواستند مردان یهودی، منطقه‌شان، نجس شود. و سپس بیرون از آن، در طبقه‌ای پایین‌تر، حیاطی برای غیریهودیان بود. یک حیاط بیرونی بسیار بزرگ، اما این تنها جایی بود که از غیریهودیان استقبال می‌شد.

علائم خوشامدگویی زیبا به غیریهودیان اطلاع دادند که اگر از این نقطه عبور کنید، مسئول مرگ خود خواهید بود که به زودی اتفاق خواهد افتاد. یوسفوس به این علائم اشاره می‌کند.

همچنین، باستان‌شناسان مدت‌ها پیش یکی از این نشانه‌ها را هنگام حفاری در نزدیکی معبد پیدا کردند. در کشور من، مکان‌هایی وجود داشت که آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار اجازه ورود به آنجا را نداشتند. آنها در واقع در بخش‌های خاصی از کشور، فواره‌های آب جداگانه‌ای داشتند.

این همه کشور نیست. در بخش‌های خاصی از کشور، آنها یک فواره آب خوب برای سفیدپوستان و یک شیر آب کوچک برای سیاه‌پوستان دارند. سرویس‌های بهداشتی جداگانه و انواع و اقسام چیزهای دیگر.

عیسی مسیح حال خوبی نداشت. این کار الان غیرقانونی است، اما عیسی مسیح حال خوبی نداشت، ظاهراً. نظر مساعدی نسبت به این نوع جداسازی نداشت. ظاهراً عیسی مسیح این تقسیم‌بندی را به چالش کشید.

حالا دلایل مختلفی برای این کار او از نظر صرافان وجود دارد. تبدیل پول به پول محلی ضروری بود. هر شهر واحد پول خودش را داشت.

هر شهر واحد پول خودش را داشت. بنابراین، تغییر آن به یک واحد پول استاندارد، یعنی استاتر صوری برای کارایی و خرید قربانی ضروری بود. و مردم، به خصوص کسانی که از دیار خود سفر می‌کردند، اما حتی از جلیل، و به نوعی، حتی از جاهای دیگر یهودیه، اگر می‌خواستند گاو یا چیزی شبیه آن بیاورند، کمی دست و پا گیر بود، یا حتی کبوتر یا هر چیز دیگری.

آوردن اینها با خودتان زحمت دارد. بنابراین، آنها را پرورش می‌دادند و در معبد می‌فروختند. این یک مزیت بود.

این راهی بود برای کارآمدتر کردن سیستم برای همه افرادی که آنجا بودند. اما به نظر می‌رسد که نسبتاً جدید بوده است. اما دلیل دیگری هم وجود دارد که چرا این یک مشکل بود.

این کار در حیاط بیرونی انجام می‌شد. این تنها جایی بود که غیریهودیان در آن پذیرفته می‌شدند. غیریهودیان پیش از این از قلب پرستش الهی در برابر هدف ایده‌آل خدا جدا شده بودند.

و آنها در حیاطی بودند که نسبت به سایر مکان‌ها، کمتر مقدس شمرده می‌شد. به همین دلیل است که در مرقس فصل ۱۱، عیسی هنگام واژگون کردن میزها در معبد، دو متن را فریاد زد. اولین متن از اشعیا فصل آیه ۷ است. در متن آمده است: «بیگانگان را به کوه مقدس خود خواهم آورد و در خانه دعای خود به ۵۶، «آنها شادی خواهم بخشید».

زیرا خانه من باید خانه دعا برای همه ملت‌ها، خانه دعای بین‌المللی نامیده شود. از ابتدا، خدا قصد داشت خانه‌اش پذیرای همه مردم باشد. اما متی و لوقا، برخلاف مرقس، «برای همه ملت‌ها» را حذف می‌کنند.

این هنوز بخشی از متن است، اما متی و لوقا احتمالاً بر این جنبه از دلیل ورود عیسی به معبد تأکید نمی‌کنند. به اعتقاد من، در انجیل مرقس آمده است که او به جداسازی قومی اعتراض می‌کند زیرا غیریهودیان خداترس بودند. آنها معمولاً در معبد نمی‌بودند مگر اینکه می‌خواستند خدای اسرائیل را گرامی بدارند.

اما به نظر می‌رسد متی و لوقا می‌خواهند بر آیه دوم که عیسی به آن اشاره می‌کند تأکید کنند. در آیه دوم عیسی می‌گوید، خانه من باید خانه دعا نامیده شود. و سپس می‌گوید، اما شما آن را لانه دزدان کرده‌اید.

این از ارمیا فصل ۷ و آیه ۱۱ است. و مضمون آن این است: اسرائیل فریاد می‌زند، معبد، معبد، معبد خداوند در میان ماست.

خدا معبد خود را داوری نخواهد کرد. و خدا پاسخ می‌دهد، آیا فکر می‌کنید آزاد هستید که این گناه و آن گناه را مرتکب شوید؟ و سپس به این خانه که به نام من نامیده می‌شود، بیایید و بگویید، ما آزاد هستیم که همه این کارها را انجام دهیم. آیا این خانه که به نام من نامیده می‌شود، در نظر شما مانند لانه دزدان شده است؟ من با این خانه که به نام من نامیده می‌شود، همانطور که با شیلوه کردم، عمل خواهم کرد، خداوند می‌گوید.

کاوش‌ها نشان می‌دهد که شیلوه در زمانی که تابوت عهد در اولین سموئیل برده شد، ویران شد. لانه‌های دزدان جایی بود که دزدان آزادانه غنایم خود را در آن انبار می‌کردند. جایی بود که دزدان احساس امنیت می‌کردند، گویی مورد حمله قرار نمی‌گرفتند.

و خدا به اسرائیل می‌گوید، شما این خانه را مانند لانه دزدان ساخته‌اید. شما فکر می‌کنید می‌توانید گناهان خود را مرتکب شوید و سپس به این خانه بیایید و این مکان برای شما امن خواهد بود. اما من داوری را خواهم آورد.

و عیسی نیز داوری را اعلام می‌کند. همانطور که از معبد عبور می‌کند، شروع به واژگون کردن میزهای معبد می‌کند. حال به یاد داشته باشید، ارمیا یک دیگ را در معبد شکست تا نمادی از نابودی قریب‌الوقوع آن باشد.

خب، عیسی، حتی به شکلی دراماتیک‌تر، فراتر از شکستن یک دیگ عمل می‌کند. او میزها را واژگون می‌کند. حیوانات را آزاد می‌کند و غیره. دین ظاهری برای جلوگیری از داوری خدا کافی نیست.

در کشور من، اینکه به سکه‌هایمان به خدا اعتماد داریم برای جلوگیری از قضاوت خدا کافی نیست. در زمان آگوستین، مدتی پس از آنکه روم عمدتاً مسیحی شده بود، یا حداقل بسیاری از مردم به اندازه‌ای محبوب

شده بودند که بسیاری از مردم بدون اینکه کاملاً مسیحی باشند، اسماً مسیحی شده بودند. اما در زمان آگوستین، روم توسط بربرها غارت شد.

این اولین بار در تاریخ روم نبود که چنین اتفاقی می افتاد. اما برخی از افرادی که خدای حقیقی را نمی پرستیدند شکایت کردند. و گفتند، ببینید، به این دلیل است که ما خدایان قدیم را رها کردیم، به همین دلیل است که روم به دست این وحشی‌ها افتاد.

خب، سرانجام پیام مسیح شروع به گسترش در میان بربرها کرد. اما در این مرحله، پاسخ آگوستین این بود. گناهان روم، با اشاره به آنچه در مکاشفه ۱۸ می خوانید، گناهان روم قرن به قرن تا آسمان انباشته شده بود.

داوری فرا رسیده بود. و اطاعت مسیحیان بسیار سطحی بود که نمی توانست جلوی داوری خدا را بگیرد. خدا گاهی اوقات داوری را متوقف می کند.

اما وقتی ملتی بسیار گناهکار زندگی می کند، و وقتی حتی قوم خدا کاملاً برای او زندگی نمی کنند، ما حق نداریم، هنگام داوری شکایت کنیم. و این ممکن است در مورد ملت من، حداقل در برخی از دوره‌های تاریخ ما صادق باشد. مستاجران قاتل، فصل ۲۱، آیات ۳۳ تا ۴۴.

این تمثیل تا حد امکان با واقعیت زندگی مطابقت دارد. بسیاری از جزئیات با آنچه در یک تاکستان انتظار دارید، مطابقت دارند. حصارها اغلب از سنگ‌های سست ساخته می شدند که تا حدی برای جلوگیری از ورود حیوانات بودند.

اگرچه من و همسرم باغچه‌ای داریم که در حیاط خلوت خود غذا پرورش می دهیم و دور نگه داشتن حیوانات گاهی اوقات گفتنش آسان‌تر از انجام دادنش است. اما نرده‌ها حداقل می توانند برخی از حیوانات بزرگتر را دور نگه دارند. نگهبانان می توانند از برج استفاده کنند.

اغلب فقط یک کلبه بود که در طول برداشت محصول به عنوان سرپناه هم استفاده می شد. اما آنها می توانستند روی آن بایستند و نگهبانی بدهند، مخصوصاً اگر تاکستان بزرگی بود. و گاهی اوقات یکی از چیزهایی بود که باید مراقب سارقان احتمالی هم می بودید.

اما یک تفاوت این است که این با آنچه اغلب دارید متفاوت است. این کارگران قراردادی نیستند، بلکه اجاره دادن یک تاکستان جدید به مستاجران است. تاکستان نمایانگر اسرائیل است.

این عبارت، به ویژه از فصل پنجم اشعیا گرفته شده است. در اشعیا ۵:۲، تاکستان، اسرائیل بود. بنابراین مستاجرانی که در اینجا بر تاکستان حکومت می کنند، به وضوح رهبران اسرائیل، به ویژه اشراف کاهنان صدوقی، نخبگان، هستند. و این تمثیل، شرارت این مستاجران را برجسته می کند.

خرده مالکان غالب بودند، افرادی که فقط مالک قطعات کوچک زمین خود بودند. اما بسیاری از کشاورزان مستاجر نیز وجود داشتند که در املاک بزرگتری کار می کردند. آنها مشتریانی داشتند که در املاک آنها کار می کردند، یعنی مالکان زمین.

و خاخام‌ها هم داستان‌هایی از این دست می گفتند. آنها داستان‌هایی از کشاورزان مستاجر که روی املاک کار می کردند، تعریف می کردند. خب، برخی از مفسران استدلال کرده‌اند که این داستان مربوط به شورش دهقانان علیه یک مالک ظالم است، اما این احتمال خیلی زیاد نیست.

اگر به منابع باستانی مراجعه کنید، اکثر مردم، صرف نظر از جایگاه اجتماعی‌شان، با این مستاجران همذات‌پنداری نمی‌کردند. برای مثال، آنها پیام‌رسان‌ها را می‌کشند. کشتن پیام‌رسان‌ها همیشه خیانت تلقی می‌شد.

حتی زمانی که سربازان رومی پس از سوگندی که به آنها داده شده بود که کشته نشوند، کشته شدند. وقتی انقلابیون یهودی معبد را تصرف کردند، قلعه مجاور آنتونیا گروهی از سربازان رومی را در آنجا داشت. تعداد آنها کمتر بود.

به آنها گفته شد که اگر تسلیم شوند، جان‌شان نجات خواهد یافت. و وقتی تسلیم شدند، انقلابیون یهودی گفتند، ما مجبور نیستیم به وعده‌های خود به بت‌پرستان عمل کنیم. و آنها را قتل عام کردند، زیرا رومی‌ها خواستار قضاوت در مورد آنها شدند.

یوسفوس این را ثبت می‌کند و انتظار دارد همه موافق باشند که این رفتار زشتی بوده است. آن رفتار بسیار بدی بود. همچنین، مردم آنقدر به زمین‌داران بدجنس عادت کرده بودند که از یک زمین‌دار خوب قدردانی می‌کردند.

و این یکی آنقدر خیرخواه است که تقریباً زیادی مهربان به نظر می‌رسد. منظورم این است که بعضی از صاحبخانه‌ها، اگر مستاجرهای خیلی شکایت می‌کردند، بعضی از صاحبخانه‌ها در دوران باستان واقعاً جوخه‌های ضربت داشتند تا آنها را ترور کنند. اما عیسی از این صاحبخانه صحبت می‌کند که آنقدر مهربان است که تقریباً ساده‌لوح به نظر می‌رسد.

او قاصدانی می‌فرستد، آنها آنها را می‌کشند، و او تعداد بیشتری می‌فرستد. و سپس پسرش را می‌فرستد. هیچ صاحبخانه‌ای آنقدر ساده‌لوح نیست، اما خدا آنقدر مهربان است که وقتی پیوندهای واقع‌گرایی در اینجا از هم می‌پاشد، تقریباً برای مردم ساده‌لوحانه به نظر می‌رسد.

چرا خدا اینقدر به ما رحم کرده است؟ ما واقعاً حق شکایت نداریم. خب، پسر کیست؟ تا جایی که من می‌دانم، پیامبران اولیه همین بوده‌اند. حالا پسر، اوج همه اینهاست.

عیسی بالاخره در ملأعام شروع به افشای راز مسیحایی خود کرده است. او شروع به اشاره به هویت واقعی خود در ملأعام کرده است. اما در تمثیل‌های یهودی، اغلب پسر، حتی در داستان‌های بسیار مشابه، نمادی از اسرائیل بوده است.

بنابراین، ممکن است هنوز متوجه نشده باشند. و مطمئناً نمی‌توانستند علناً او را متهم کنند. اگرچه بعداً صدوقیان، که این را دوست ندارند زیرا می‌دانند که تا حدودی در معرض دید هستند، تا حدودی در دلدسر هستند، صدوقیان خواهند گفت، پس آیا تو پسر خدایی؟ بگو بله.

این پایان راز مسیحایی خواهد بود. رهبران اسرائیل آشکارا به سوی داوری پیش می‌روند. تمام قوانین باستانی طرف صاحبخانه را می‌گرفتند.

حتی اگر او ناعادلانه عمل می‌کرد، باز هم چنین بود، زیرا آنها به هر حال ثروتمندان را ترجیح می‌دهند. عیسی از مزمور ۱۱۸ نقل قول می‌کند که ممکن است تصویر یک معبد جدید را تداعی کند. بنایی که سنگ بنای جدید در آن گذاشته می‌شود چیست؟ و متن مزمور ۱۱۸ در مورد جشنواره‌ای در معبد صحبت می‌کند.

مطمئن نیستم که تصویر سنگ زاویه تا آنجا ادامه پیدا کند، اما به نظر می‌رسد که در عهد جدید چندین بار به این شکل استفاده شده است. اول پطرس، رومیان، اعمال رسولان. بنابراین تعلیم عیسی در مورد این سنگ زاویه واقعاً مورد توجه قرار گرفت.

پیروان او به توسعه آن ادامه دادند و از یک معبد جدید صحبت کردند. این اصطلاح در طومارهای دریای مرده نیز به همین شکل استفاده شده است. بنابراین یهودیان می‌توانستند این را درک کنند.

اما در مورد من، سنگی که سازندگان رد کردند، سنگ بنای اصلی می‌شود. همانطور که گفتیم، این بخشی از معبد بود. این موضوع برای عید فصیح بسیار مهم بود.

کاملاً منطقی است که عیسی این را در ایام عید فصیح گفته باشد. اما به یاد داشته باشید، معلمان یهودی نیز از گیرِ هشاواه استفاده می‌کردند. آنها متون را بر اساس کلمات کلیدی مشترک به هم پیوند می‌دادند.

خب، او نه تنها به سنگ بنایی که سازندگان رد کردند اشاره می‌کند، سازندگان در اینجا رهبران تأسیس معبد هستند، بلکه به سنگ خردکننده‌ی دانیال ۲:۴۴ نیز اشاره می‌کند. این چهار پادشاهی وجود خواهند داشت و در پایان این پادشاهی‌ها، این پادشاهی‌های دنیوی، پادشاهی خدا مانند سنگی بزرگ خواهد آمد و همه پادشاهی‌های دیگر را خرد خواهد کرد، جایگزین همه پادشاهی‌های دیگر خواهد شد. بنابراین، اینها افرادی هستند که خود را به عنوان رهبران قوم خدا معرفی کرده‌اند. آنها خرد خواهند شد.

و همچنین، سنگ لغزش در اشعیا ۸:۱۵ و ۲۸:۱۶. چه آنها با افتادن سنگ بر رویشان له شوند و چه از روی سنگ بلغزند، در دردسر خواهند افتاد. رهبران اسرائیل به سوی داوری پیش می‌روند. عیسی در ادامه نسبت به تحقیر پسر پادشاه هشدار می‌دهد.

بعضی‌ها فکر می‌کنند این همان مَثَلی است که در لوقا ۱۴ آمده است. این واقعاً مشخص نیست. ممکن است عیسی بیش از یک بار از یک داستان مشابه استفاده کرده باشد.

افراد دیگری هم کارهایی شبیه به این انجام می‌دادند. شما به مکان‌های مختلف سفر می‌کنید. می‌توانید همان داستان را تعریف کنید و همچنین آن را به روش‌های مختلف اقتباس کنید.

اما اگر همان داستان باشد، مطمئناً ذکر پسر در اینجا تأکیدی است زیرا در داستان دیگر چنین چیزی وجود ندارد. رد دعوت خدا توهین عمدی به آبروی خدا و عزت اوست. حال، در لوقا ۱۴، توهین تا حدودی واضح است زیرا مردم دعوت‌های مضاعف دریافت می‌کنند.

و این در اینجا هم صادق است. می‌گویند همه کسانی را که قبلاً دعوت شده‌اند، فراخواند. یونانی می‌گوید که از اسناد تجاری باستانی می‌دانیم که دعوت‌های مضاعف یک رویه استاندارد بوده است.

یکی اعلام آمادگی می‌کرد. آنها جواب می‌دادند و می‌گفتند، بله، دارم می‌آیم. و بعد وقتی غذا آماده می‌شد، دوباره پیک می‌فرستادی و می‌گفتی، بسیار خب، الان می‌آیم.

دعوت دوم برای این بود که غذا سرد نشود. در لوقا ۱۴، وقتی دعوت دوم انجام می‌شود، مردم بهانه می‌آورند. خب، می‌دانید، من یک مزرعه خریدم.

باید برم به نگاهی بهش بندازم. این واقعاً احمقانه‌ست. کی قبل از خرید مزرعه بهش نگاه نمی‌کنه؟ خب، من یه جفت گاو خریدم.

باید برم امتحانشون کنم. نه، این کار رو قبل از خریدن یوغ گاو نر انجام میدی. خب، من تازه ازدواج کردم.

من نمی‌تونم بیام. ببین، تو از قبل می‌دونستی که داری ازدواج می‌کنی. پس مطمئناً اینو دوباره رزرو نکردی.

بنابراین، آنها به وضوح مستقیماً به شخص توهین می‌کنند. خب، اینجا توهین‌های عمدی هم داریم. شرکت در عروسی‌ها یک وظیفه اجتماعی بود.

شرکت در ضیافت‌های یک حامی در سراسر امپراتوری یک وظیفه محسوب می‌شد. دعوت یا عدم دعوت از فرد نامناسب می‌توانست منجر به مشکلاتی شود. امتناع از آمدن توهین محسوب می‌شد.

و آنها سعی کردند تا حد امکان افراد بیشتری را به آنجا بکشانند. در واقع، یک کمدی در دوران باستان وجود دارد که به نوعی کارت دعوت عروسی را مسخره می‌کند. آنها می‌گویند، اوه، بله، و سگ خود را هم بیاورید.

اما سعی می‌کنید، می‌دانید، هر کسی را که می‌توانید بیاورید، چون این کار به آن شخص احترام می‌گذارد. در بسیاری از عروسی‌ها، تمام روستا دعوت می‌شوند. خب، اینجا، این یک پادشاه است، عروسی پسرش.

مطمئناً افراد زیادی دعوت شده‌اند. امتناع از آمدن توهین محسوب می‌شد. در مورد یک پادشاه، توهین به شرافت او خیانت محسوب می‌شد.

خداوند کسانی را که مهربانی او را رد می‌کنند، به شدت مجازات خواهد کرد. کشتن پیام‌آوران، که ما در اینجا مانند مَثَل تاکستان داریم. کشتن پیام‌آوران نقض اخلاق باستانی بود.

ما به آنچه که برای پادگان رومی در آنتونیا اتفاق افتاد اشاره کردیم. این موضوع به همان اندازه در مورد پیامبران نیز صدق می‌کند. سنت یهودی شهادت پیامبران را برجسته کرده بود.

ما می‌دانیم که در زمان الیاس، بسیاری از پیامبران شهید شدند، که درواقع، پیامبرانی مانند فرستادگان پادشاهان بودند، خب، پیامبران پیام‌آوران پادشاه متعال، خدای متعال بودند. آنها مصونیت دیپلماتیک داشتند. بنابراین معمولاً در تاریخ اسرائیل، قرار نبود آنها کشته شوند.

چه با آنها موافق باشید و چه نباشید، مثل این است که فرستادگان پادشاه آشور را بکشید. این یک اعلام جنگ بود. بنابراین، اما در زمان ایزابل، بسیاری از پیامبران کشته شدند.

و همچنین اوریا را داشتیم که در فصل ۲۶ ارمیا از او نام برده شده و او نیز شهید شد. اما این موضوع در سنت یهودی بسیار بیشتر توسعه یافته است. می‌دانید، اشعیا در درختی پنهان می‌شود و آنها آن را از وسط نصف می‌کنند، و او را از وسط نصف می‌کنند.

احتمالاً در عبرانیان ۱۱، به آن سنت اشاره کرده‌اید. شما تأکید زیادی بر شهادت پیامبران در سنت یهود دارید. یهودیان نسبت به این موضوع بسیار حساس بودند، و به یاد دارند که اجداد ما این کار را می‌کردند.

و بنابراین، عیسی دوباره با کشتن فرستادگان این موضوع را برجسته می‌کند. این، دوباره، آن را فراتر از واقع‌گرایی گسترش می‌دهد. منظورم این است که آیا پادشاه قرار است در حالی که غذا سرد می‌شود، درگیر یک لشکرکشی نظامی شود؟ می‌دانید، چرا آن را برای بعد از ضیافت نگه نمی‌داریم؟ اما متی ابتدا این بخش را روایت می‌کند تا بتواند در بخشی که می‌خواهد داستان را تمام کند، آن را به پایان برساند.

بنابراین، داوری در اینجا برای کسانی که او را رد کرده‌اند، مرتکب خیانت شده‌اند، کسانی که با امتناع اعلام کرده‌اند که ما دیگر شما را به عنوان پادشاه خود نمی‌پذیریم و در واقع می‌خواهیم به شما توهین کنیم، اتفاق می‌افتد. این مقدمه‌ای برای جنگ بود. بنابراین شهر به آتش کشیده می‌شود، همانطور که اورشلیم بعداً به آتش کشیده شد.

متکبران ممکن است او را طرد کنند، اما خدا فروتنان را دعوت می‌کند. خب، در فرهنگ آبرو و شرم، حتی اگر نتوانستید مردم اصلی را بیاورید، حتی اگر به عزت شما توهین کرده‌اند، حداقل اگر بتوانید کسی را بیاورید تا غذا هدر نرود، حداقل کمی آبرو به دست می‌آورید. منظور از بیگانگان ممکن است غیریهودیان باشد، اما همچنین فروتنان اسرائیل.

اما جایی که انتظار دارید این تمثیل تمام شود، ادامه می‌یابد. در نهایت، ضیافت است. و یهودیان منتظر ضیافت مسیحایی بودند، دوباره، اشعیا فصل ۲۶ و سپس در اول خنوخ و غیره.

اما او از این ضیافت آخرالزمانی با حضور ابراهیم، اسحاق و یعقوب در پادشاهی سخن می‌گوید. او قبلاً در مورد آن صحبت کرده است. اما برخی وارد این ضیافت می‌شوند که برای آن آماده نیستند، کسانی که به آنجا تعلق ندارند.

و این نشان می‌دهد که حتی کسانی که وارد کلیسا می‌شوند، ممکن است به خدا توهین کنند و مجازات مرگ را در پی داشته باشند. فکر می‌کنم بیشتر ما از افرادی که با آنها شروع کردیم، افرادی که به خدا خدمت می‌کردند و روی برگرداندند و پشتکار نداشتند، آگاه هستیم. یا، خب، برخی از آنها از آن زمان بازگشته‌اند، اما نه همه.

لزوماً هر کسی که زمانی در کلیسا بوده، پشتکار ندارد و لزوماً به پیروی از خدا ادامه نمی‌دهد. بنابراین، او داستان لباس عروسی را تعریف می‌کند. این یک خط داستانی بود که قبلاً استفاده می‌شد.

برخی دیگر از معلمان یهودی نیز از همین داستان استفاده می‌کنند. این شخص با لباس نامناسب وارد می‌شود. بسیاری از محققان معتقدند که این به معنای لباس تمیز در مقابل لباس کثیف است.

برخی دیگر گفته‌اند، خب، به مردم وقتی وارد چنین چیزی می‌شدند، جامه‌ای داده می‌شد. نظرات مختلفی در مورد چگونگی دقیق این کار وجود دارد. اما در هر صورت، این شخص واقعاً به پادشاه احترام نمی‌گذارد.

آنها به پادشاه بی‌احترامی می‌کنند. برخی از شاگردان مدعی، برای آمدن دوباره مسیح آماده نیستند. این را در فصل ۲۴، آیات ۴۵ تا ۵۱ می‌بینیم.

و برخی در زمان ظهور اولیه آماده نبودند. یهودا نمونه‌ای از آن است. اما این بنده به تاریکی بیرونی افکنده می‌شود.

پادشاهان معمولاً این کار را نمی‌کردند، چون معمولاً تاریکی بیرونی نداشتند که مردم را در آن بیندازند. منظوری این است که می‌توانستید آنها را به سیاه‌چال بیندازید، اما تاریکی بیرونی دوباره واقع‌گرایی این مثل را گسترش می‌دهد تا بر داوری الهی تأکید کند. عیسی در ادامه به درگیری‌های زیادی با نخبگان، نخبگان اورشلیم، می‌پردازد.

فریسیان و هیرودیان نزد او آمدند. خب، آیا شما به قیصر مالیات می‌دهید؟ مالیات بسیار منفور بود. این مالیات در سال ششم، تقریباً ۲۵ سال قبل، منجر به شورش شده بود.

آن زمانی بود که صفوریس به آتش کشیده شد. دینار نقره‌ای که برای این کار استفاده شد، تصویری به نام تیبریوس قیصر، پسر آگوستوس الهی، داشت که آگوستوس را خدا خطاب می‌کرد. یهودیان واقعاً از این موضوع استقبال نکردند.

آنها واقعاً دوست نداشتند مالیات بپردازند، به خصوص با این نوع سکه‌ها. و بنابراین، می‌دانید، کسانی که ممکن است از عیسی به عنوان یک انقلابی پیروی کنند، که بسیاری از رهبران اورشلیم فکر می‌کنند عیسی خود را اینگونه می‌بیند، کسانی که از عیسی به عنوان یک انقلابی پیروی می‌کنند، می‌خواهند از او بشنوند که بله، مالیات را لغو کنید. اما اگر او این را بگوید، پس دلایلی وجود دارد که می‌توانند او را در برابر فرماندار رومی، پیلاتس، که برای جشنواره به شهر می‌آید، متهم کنند.

و طبق گفته لوقا، آنها در واقع او را به این کار متهم می‌کنند، علیرغم آنچه او می‌گوید. اما عیسی از آنها یک سکه خواست، که جالب اینجاست که یکی از پرسشگرانش آن را به نام خود دارد. و او می‌گوید، تصویر و کتیبه چه کسی روی آن است؟ خب، همه قیصر را می‌شناسند.

او می‌گوید، مال قیصر را به قیصر بدهید. مال خدا را به خدا بدهید. باز هم، بی‌ارزشی نسبی پول، چیزی نیست که به حساب بیاید.

و همچنین ممکن است به این فکر کند که چیزی را که تصویر قیصر روی آن است به قیصر بدهد. خود را به خدا بسپار، زیرا تو به تصویر خدا هستی. سپس او با صدوقیان بر سر مسئله رستاخیز روبرو می‌شود.

صدوقیان همین مسائل را با فریسیان مورد بحث قرار دادند. صدوقیان به رستاخیز اعتقاد نداشتند و ادبیات خاخام‌ها پر از بحث‌هایی با صدوقیان در این مورد است. بنابراین، آنها داستانی درباره بیوه‌ای می‌گویند که هفت شوهر داشت.

خب، آنها خیلی خلاق نیستند. این به داستان سارا در کتاب توبیت، کتاب جعلی توبیت، برمی‌گردد. اما صدوقیان فقط استدلال‌های تورات را می‌پذیرفتند.

و بنابراین، وقتی فریسیان با آنها بحث کردند، آنها سعی کردند آموزه رستاخیز را در تورات پیدا کنند. این موضوع در دانیال فصل ۱۲ و آیه ۲ واضح است، اما صدوقیان آن را باور نمی‌کردند. بنابراین، فریسیان اشاراتی به آن را از قبل در تورات یافته بودند، و عیسی نیز همین کار را کرد.

استدلال عیسی در آیه 32 از باب 22 شبیه استدلال‌های فریسیان در مقابل صدوقیان است. ضمناً، فریسیان به دلیل اعتقاد صدوقیان، فکر می‌کردند که صدوقیان نفرین شده هستند. آنها به رستاخیز اعتقاد نداشتند.

آنها در رستاخیز شرکت نمی‌کردند. این از نظر تاریخی یک سنت یهودی بود، اگرچه بسیاری از یهودیان امروز به آن اعتقاد ندارند. فریسیان و خاخام‌های باستانی، میشناها و هدرون، 10:1، بسیاری از دیدگاه‌هایی را که امروزه رواج دارد، درک نمی‌کردند.

اما در هر صورت، عیسی گفت، او گفت، قیصری را با قیصرهایش به صدوقیان واگذار کرد. او می‌گوید شما اشتباه بزرگی می‌کنید زیرا کتاب مقدس را نمی‌دانید و قدرت خدا را نمی‌دانید. حال، قدرت خدا در برخی از دعا‌های معمول یهودیان در سطح عمومی، مستقیماً با رستاخیز مرتبط بود.

شما اشتباه بزرگی مرتکب می‌شوید زیرا نه از کتاب مقدس خبر دارید و نه از قدرت خدا. در قیامت، اوضاع این‌طور نخواهد بود. در قیامت با کسی ازدواج نخواهید کرد.

با بدن رستخیز یافته‌تان، به آن نیازی نخواهید داشت. خب، یک کاتب فریسی از عیسی می‌پرسد که بزرگترین حکم چیست؟ ۲۲:۳۶. این بحثی بود که می‌دانیم در آن دوره بین معلمان فریسی در جریان بود. و خب، او از عیسی می‌خواهد که در این بحث نظر بدهد.

همان‌طور که دیده‌ایم، برخی گفته‌اند که به والدین خود احترام بگذارید. کسی که در واقع به عیسی نزدیک‌تر بود، ربی آکیبا، از او هم دیرتر به دنیا آمد. ربی آکیبا گفت که بزرگترین فرمان، دوست داشتن همسایه است.

این جایی نبود که عیسی آن را در رتبه‌بندی خود قرار داد، اما نزدیک به آن بود. این رتبه دوم بود. عیسی گفت که بزرگترین حکم، محبت کردن است و تمام شریعت و پیامبران بر این اساس بنا شده‌اند.

اگر خدا را با تمام وجود دوست بدارید و همسایه‌تان را مانند خودتان دوست بدارید، هر چیز دیگری را که در تورات آمده است، رعایت خواهید کرد. به خدا احترام خواهید گذاشت. هیچ یک از احکام الهی مانند چهار فرمان اول یا بیشتر از ده فرمان را زیر پا نخواهید گذاشت.

و شما هیچ یک از احکام کلامی انسان را در ده فرمان بعدی، رهبر ده فرمان، نخواهید شکست. این پیوند این دو فرمان بر اساس اصول یهودی منطقی است زیرا هر دو با وایهاوتا شروع می‌شوند، شما عشق نشان می‌دهید. و بنابراین دوباره، توسط گزر شبات، پیوند دادن آنها منطقی بود.

و عیسی کسی را که تورات را می‌فهمد، حتی اگر یک کاتب فریسی باشد، ارج می‌نهد. خب، در آیات ۴۱ تا ۴۶ از باب ۲۲، عیسی اکنون ورق را برمی‌گرداند و سؤالاتی برای آنها دارد. شما در مورد مسیح چه می‌گویید؟ آیا او پسر داوود است یا خداوند داوود؟ خب، طبق تعریف رایج، مسیح پادشاه مسح شده بود.

او پسر داوود بود. اما عیسی می‌گوید که او فقط پسر داوود نیست، بلکه خداوند داوود است. پیامبران عهد عتیق از یک داوود جدید یا پسر داوود که حکومت خواهد کرد، سخن گفته‌اند.

این در ارمیا، حزقیال، اشعیا و عاموس باب نهم، و ظاهراً در هوشع نبی آمده است. در چندین جای دیگر نیز آمده است. بنابراین این انتظار برای احیای خاندان داوود با یک داوود جدید یا پسری از داوود وجود دارد.

اما واقعیت حتی بزرگتر از آن پیشگویی‌ها بود. عیسی به مزمور ۱۱۰، آیه اول، استناد می‌کند: «خداوند به خداوند من گفت، در دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.» و این متن در ادامه از کاهنی به رتبه ملک‌یصددق، یک کاهن-پادشاه، سخن می‌گوید، چیزی که عبرانیان پس از استناد به آیه اول به تفصیل توضیح می‌دهد.

خداوند به پروردگار من گفت، در دست راست من بنشین. و این نیز در همه جا ذکر شده و در عهد جدید به آن اشاره شده است. چیزی که شاگردان عیسی به طور گسترده از آموزه‌های خود عیسی به ارث بردند.

خداوند به پروردگار من گفت، خب، خداوند کیست؟ خداوند به زبان عبری آنجا یهوه است. و او به پروردگار من گفت، خب، اگر او گوینده نیست، پروردگار من کیست؟ پروردگار من کیست؟ و اگر داوود مزمور به داوود نسبت داده شده است، اگر داوود گوینده است، پس او پروردگار داوود است و نه فقط پسرش. معمولاً نوادگان یک نفر، زیردست او هستند.

عیسی می‌تواند از آنتیموان استفاده کند، خاخام‌ها اغلب این کار را می‌کردند، هم برای و هم برای او منکر این نیست که از نسل داوود است، چیزی که متی در جای دیگری از این انجیل بر آن تأکید می‌کند. اما این چیزی نیست که کلیسای بعدی ساخته باشد، زیرا به نوعی مبهم بیان شده است.

اما عیسی می‌گوید که او خداوند داوود است، او کسی بزرگتر از داوود است. و در اعمال رسولان ۲ و برخی جاهای دیگر، این به شیوه‌ای الهی توضیح داده شده است که با متن نیز مطابقت دارد، به خصوص به این دلیل که عیسی کمی قبل در مورد «خداوند خدای خود را با تمام قلب خود دوست بدار» صحبت می‌کرد. خداوند و خدا هر دو عناوین الهی در عهد عتیق بودند.

ترجمه می‌شوند، زبانی که ما این را پیش روی kurios و پروردگارا، هم یهوه و هم آدونای در یونانی به صورت خود داریم. و ممکن است زبانی باشد که عیسی با آن با صدوقیان مناظره می‌کرد. زیرا اگر به کتیبه‌های مقبره نگاه کنید، صدوقیان اغلب به یونانی صحبت می‌کردند.

زبان یونانی و همچنین زبان آرامی در اورشلیم بسیار رایج بود. بنابراین، ممکن است او در این محیط به زبان یونانی صحبت می‌کرده است. در هر صورت، عیسی خداوند داوود است.

اما اگر فکر می‌کنید که عیسی در اینجا با فریسیان و صدوقیان بحث کرده و آنها را بدنام کرده است، صبر کنید تا به فصل ۲۳ برسیم. در فصل ۲۳، او تمام تلاش خود را می‌کند تا نشان دهد که مشکل آنها چیست و چرا تاکنون در برابر آموزه‌های او مقاومت کرده‌اند. زیرا آنها واقعاً در باطن آن چیزی نیستند که ادعا می‌کنند. در ظاهر هستند.

دین ما را مقدس نمی‌کند. فقط خدا می‌تواند ما را مقدس کند.

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب متی است. این جلسه ۱۵، متی ۱۹-۲۲ است.